

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۸۹

نقبی به روشنایی: در جستجوی امثال ایرانی در نظم عربی*

دکتر وحید سبزیان پور
دانشیار دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

یکی از جلوه های رخنه فرهنگی ایرانیان در فرهنگ عربی، نفوذ امثال و حکم ایرانی و سخنان حکیمانه آنان به ادب و فرهنگ عربی است، اگرچه این موضوع جدید نمی نماید، ولی در این مقاله علاوه بر معرفی ۶۵ بیت عربی که ترجمه امثال ایرانی هستند، در ۱۰ نمونه نشان داده ایم که شاعران عرب صریحاً در اشعار خود امثال ایرانی را به کار گرفته و به ایرانی بودن آن ها اشاره کرده اند، همچنین، ۵۲ بیت عربی را در قالب ۳۳ مضمون که به تصریح صاحب نظران عرب، مقتبس از امثال ایرانی است، ارائه کرده ایم تا نشان دهیم حجم تأثیر پذیری از فرهنگ و ادب ایرانی بسی گسترده تر و عمیق تر از آن است که تا به حال گفته شده است. اشاره به حدود ۱۰۰ مورد از این ابیات با زاویه تنگ تصریح شاعران و ادیبان عرب، و اشاره به نمونه هایی از آن ها در ادب فارسی و عربی، دریچه ای جدید به موضوع نفوذ فرهنگ و ادب ایرانی به فرهنگ عربی است که بر اساس اطلاعات نظام مند، تا به حال به روی محققان باز نشده است.

واژگان کلیدی

امثال ایران قبل از اسلام، شعر عربی، فرهنگ ایران باستان.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۱۰/۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۲۰
نشانی پست الکترونیک نویسنده: w.sabzianpoor@yahoo.com

۱- مقدمه

۱-۱- پند و حکمت در ایران باستان

یکی از جلوه‌های نفوذ همه جانبه فرهنگی، ورود اقوال و سخنان حکیمانه ایرانیان به فرهنگ عربی است، امثال و حکم ایرانی در قالب جمله‌های کوتاه و پرمغز که حاصل تجربه، عقلانیت و آموزه‌های دینی آنان است، در ابتدا به شکل شفاهی؛ سپس، در لابلاي متون عربی و بعد ها به صورت مثل‌های «مؤگد» در کتب امثال عربی نمایان شد، ولی کم کم با گذشت زمان هویت عربی یافت و نام و نشانی از ایران و ایرانی بر آن‌ها نماند.

محققان معتقدند که میل و گرایش ایرانیان به پند و اندرز به قبل از ظهور زرتشت برمی گردد؛ زیرا در پندهای هوشنگ آمده است: «فَإِنَّ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ الْعَبْدُ فِي الدُّنْيَا الْحِكْمَةَ» (ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۶)؛ ترجمه: بهترین چیزی که در دنیا به بنده داده می‌شود، حکمت است.

اوستا پر از گفتار و بیانات علم و آگاهی است (گرشویچ، ۱۳۷۷: ۸۱) و کتاب ششم دینکرد (ترجمه اوستا) اختصاص به پند های اخلاقی و غیر دینی دارد. در این کتاب پند هایی از انوشروان، آذرباد، آذر نرسه و... دیده می‌شود (تفضلی، ۱۳۸۳: ۱۳۵).

عشق ایرانیان به حکمت و اندرز آنقدر مشهور است که «کریستین سن» آن را از ویژگی های این قوم می‌داند، و علت زحمات و رنج های برزویه طیب را که به دستور انوشروان برای به دست آوردن کتاب «کلیله و دمنه» با خطر و هزینه بسیار به هند سفر کرد، علاقه آنان به اندرزها و پندهای موجود در این کتاب می‌داند (کریستین سن، ۱۳۳۲: ۴۲۶).

عبدالرحمان بدوی در مقدمه الحکمة الخالدة (ص ۱۲) علت انتساب بسیاری از حکمت های عربی را به ایرانیان شهرت این قوم به حکمت و اندرز می‌داند: «...لأنَّ الفُرسَ مُنذُ القَدَمِ مَعْرُوفُونَ بِهَذَا النُّوعِ مِنَ الآدابِ»؛ ترجمه: زیرا ایرانیان از قدیم مشهور به این نوع ادبیات بوده اند.

در آثار به جا مانده از متون قدیم ایران، علاوه بر متون دینی، پندهای بسیاری از خسرو انوشروان، اردشیر بابکان، شاپور پسر اردشیر، بهمن، هوشنگ، و وزیرانی چون بزرگمهر دیده می‌شود. نک: (ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ج ۶، ص ۸۸). همچنین، از شاهان افسانه‌ای مثل فریدون، بهمن و دارا و نیز از حکیمانی مانند مهبود، مه آذر، آذر گشسب، برزمهر، هشاپور، بهروز، هرمزد آفرید، نرسی و سینا برزین نام

برده و اغلب پندهایی به آن‌ها نسبت داده شده است (تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۰۲-۲۰۶). از این میان «عهد اردشیر» از نمونه‌های برجسته ذوق و اندیشه ایرانی است، اردشیر در این منشور مسایل گوناگونی را بیان کرده و پذیرفتن و به کار بستن آن را ضامن دوام و ماندگاری سلطنت دانسته است. نک: (عهد اردشیر، ۱۹۶۷). پند نامه بزرگمهر، وزیر خسرو انوشروان نیز از مشهورترین نمونه حکمت ایرانی است (آبروی، ۱۹۵۹: ۲۶۱).

این مطلب چنان بدیهی است که یکی از شاعران عرب به نام یوسف بن هارون الرمادی (۳۰۵-۴۰۳ ه. ق.) می‌گوید: من جز از ایرانیان در تعجب نیستم؛ زیرا حکمت‌هایی دارند که در شرق و غرب جهان رایج و مشهور است:

وَمَا عَجِبِي إِلَّا مِنَ الْفَرَسِ إِنَّهُمْ / لَهُمْ حِكْمٌ قَدْ سَرِنَ فِي الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ (ابن الکتانی، بی تا: ۱۶۹)

انوشروان به حدی علاقه‌مند به حکمت و موعظه بود که هفتاد خردمند و حکیم در دربار او حضور دائمی داشتند، در کتاب «الحکمة الخالدة» نیز نام هفت تن از وزیران حکیم و خردمند او آمده است (نقل از مرزبان راد، ۲۵۳۶: ۸).

۲-۱- دیدگاه برخی صاحب نظران عرب درباره حکمت ایرانی

فرهنگ و حکمت ایرانی در عهد عباسی آنچنان با حسن قبول روبرو شد که خلفای عباسی فرزندان خود را موظف به یادگیری آن می‌کردند، از جمله «هارون الرشید» به کسای، مرّبی پسرش، توصیه می‌کند که پندهای ایرانی را به او بیاموزد (ابن ابی‌الحدید، ۱۲۷۱: ج ۴، ص ۱۳۷). وقتی «مأمون» خلیفه عباسی کتاب «جاودان خرد» را می‌بیند، می‌گوید: به خدا حکمت این است، نه آنچه که در دهان ما بیهوده می‌چرخد (عاکوب، ۱۳۷۴: ۱۰۱) برای تفصیل بیشتر نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۴، ب: ۱۲۷-۱۲۸). عرب‌ها چنان مفتون و شیفته فرهنگ ایرانی شدند که مأمون فرزندان خود را به آموختن عهد اردشیر و کلیله دستور داد (تفضلی، ۱۳۸۳: ۲۱۸). ابن اثیر (نقل از امیرخیزی، ۱۳۴۴: ۳۸۷). پس از نقل چند جمله از توقیعات انوشروان چنان به هیجان می‌آید که می‌نویسد: نظر کن بدین کلام که دلالت می‌کند به وفور عقل و قدرت... چنین کسی شایسته است که تا قیامت در عدالت به او مثل زنند.

عمق شیفتگی مأمون به فرهنگ ایرانی از داستان زیر معلوم می‌گردد:

در لابه لای سؤال های مأمون از یکی از موبدان، آمده است: بهترین کار چیست؟ موبد در پاسخ می گوید: «الْإِقْتِصَادُ فِي الطَّعْمِ وَالشُّرْبِ؛ فَإِنَّ كَثِيرَةَ يُثْقَلُ الْجِسْمَ وَيُوهِنُ الْعِلْمَ وَالْفَهْمَ وَيُكْدِرُ صَفَاءَ الْبَشَرَةِ وَيَفْتَحُ الْأَذْوَاءَ وَيُخْمِدُ نَارَ الْمَعْدَةِ وَيَمْحَقُ شَرَفَ صَاحِبِهِ». فقال المأمون: «لَوْ أَسْلَمْتُ يَا مُوبِدُ وَلَمْ أَسْتَفْضِكْ كُنْتُ قَدْ ضَيَعْتُ حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ». (بیهقی، ۱۴۲۰: ۲۲۲)؛ ترجمه: میانه روی در خوردن و نوشیدن، زیرا افراط در آن بدن را سنگین می کند، دانش را سست کرده، صفای پوست را از بین می برد، راه بیماری ها را باز می کند، حرارت معده را کم می کند و شرف آدمی را لکه دار می کند، مأمون گفت: اگر مسلمان شوی و من از تو فتوی نخواهم، حجت خدا را در زمین نادیده گرفته ام.

با این مقدمه معلوم می گردد که ایرانیان به پند و اندرز حکیمانه سخت توجه داشتند و عرب ها نیز که نیازمند این ادبیات بودند، به خوبی از آن بهره برداری کردند و به شکل های آشکار و پنهان در گوشت و پوست فرهنگ عربی نفوذ کرد.

اما سعی ما در این مقاله، از میان همه اشکال نفوذ فرهنگی ایرانیان در فرهنگ عربی، کشف و استخراج اشعار عربی است که به شکل پراکنده، در لابه لای منابع قدیم عرب، نام و نشان ایرانی دارد، ولی امروز هویت عربی یافته است. در این پژوهش درازدامن به بیش از ۱۰۰ بیت عربی در منابع معتبر دست یافته ایم که ادیبان و صاحب نظران عرب، مضمون آن ها را ایرانی دانسته اند، در برخی از آن ها شاعر صریحاً به ایرانی بودن مضمون اشاره کرده، در برخی دیگر تصریح شده است که ابیات ترجمه امثال ایرانی است و در مواردی نیز صاحب نظران و سخن سنجان عرب به اقتباس شاعر از حکمت ایرانی اشاره کرده اند. در پی نوشت به چند مورد از شواهد محفوظ^۱ از کتاب (متنبی و سعدی) اشاره کرده ایم تا نشان دهیم قضاوت محفوظ سطحی و خارج از جاده انصاف و بی طرفی است و به جای تحسین و تقلید از او، لازم است خطاهایش را مشخص کرد.

۲- شاعرانی که اندرز های ایرانی را به عربی ترجمه کرده اند

در دو قرن اول اسلام، شعر فارسی به شدت از رونق افتاد؛ زیرا خریداری نداشت. به همین سبب، از اشعار فارسی این دوره چیزی به دست ما نرسیده. در عوض، ذوق و قریحه ایرانی در همسویی با جریانات حاکم بر روزگار، میل به

اشعار عربی پیدا کرد. کافی است که نگاهی به یتیمه الدهر ثعالبی بیندازیم. در این کتاب نام بیش از ۱۲۰ شاعر ایرانی عربی سرا با نمونه هایی از اشعار آن ها دیده می شود. برای اطلاع بیشتر (نک: نائل خانلری، ۱۳۷۱: ج ۱، ص ۳۸۰؛ صفا، ۱۳۷۱: ج ۱، ص ۱۹۰؛ آذرنوش، ۱۳۸۵: ۱۳۳ تا ۱۴۵).

بدیهی است که این خیل عظیم شاعران ایرانی، از طریق اشعار عربی، فرهنگ و ادب اجداد و نیاکان خود را به شکل خزننده و نامحسوس به گونه ای به فرهنگ عربی انتقال دادند که غالباً رد پایی از آن ها به جا نمانده است. و این خود از عواملی است که تشخیص حد و مرز فرهنگ ایرانی و عربی را در غباری غلیظ فرو برده است. با وجود این، در گوشه و کنار منابع عربی بی آنکه هدف نویسنده معرفی فرهنگ ایرانی باشد، اشاره به نام شاعرانی ایرانی شده است که کار آن ها ترجمه اندرز های ایرانی به عربی بوده است. در مجموع ۶۴ بیت عربی در منابع معتبر یافته ایم که به تصریح صاحب نظران، ترجمه امثال و اشعار فارسی است و به علت تنگنای مجال مقاله فقط به منابع آن ها اشاره می کنیم، از جمله کسانی که در این تحقیق به نام آن ها دست یافته ایم:

۱-۲- ابو الفضل السکری المروزی

ثعالبی (۱۴۰۳: ج ۴، ص ۱۰۰) در شرح حال این شاعر ایرانی صریحاً می گوید: او یکی از شاعران ایرانی است که امثال ایرانی را به فارسی ترجمه کرده. سپس، ۲۱ بیت از اشعار عربی او را که ترجمه امثال عربی است، برای نمونه نقل کرده است.

ثعالبی (۳۵۰-۴۲۹هـ) پس از نقل ۲۱ بیت مذکور ۱۱ بیت دیگر را نقل کرده می گوید: این ابیات نیز ترجمه امثال ایرانی است، ولی گوینده آن ها را فراموش کرده ام. برای اطلاع بیشتر نک: (المجیبی، ۱۹۶۸: ج ۳، ص ۲۳۱)، (احسان عباس، ۱۹۹۳: ۱۶۸-۱۷۱)، (حیب اللهی، ۱۳۳۶: ۱۸۶-۱۹۳)، (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۲۱۱-۲۱۸) و (دودپوتا، ۱۳۸۲: ۱۶۰)

۲-۲- أبو عبد الله الضریر الأبیوردی

ثعالبی (۱۴۰۳، ۱۰۳/۴) از شاعر دیگری به نام ابو عبد الله الضریر الأبیوردی نام می برد و می گوید: از ناقلان امثال فارسی به عربی است و از او ۹ بیت برای نمونه نقل می کند. نک: (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۲۱۱-۲۱۸).

۳-۲- احمد بن محمد بن یوسف اصفهانی

یاقوت حموی، ۵۷۴-۶۲۶هـ (۱۴۰۰: ج ۴، ص ۱۳۷) دو بیت از احمد بن محمد بن یوسف اصفهانی نقل کرده، می گوید این ابیات ترجمه امثال ایرانی است.

۴-۲- شاعران مختلف

راغب اصفهانی (۱۴۲۰: ج ۲، ص ۷۶۳-۷۶۴) ۲۱ بیت عربی نقل کرده می گوید: همه این ها از امثال ایرانی است که به عربی ترجمه شده است.

۳- تصریح شاعر به ایرانی بودن مضمون اشعار

در ۱۰ بیت زیر، شاعران عرب صریحا به امثال ایرانیان اشاره کرده اند:

۱-۳- دوست واقعی^۲

ثعالبی در بیتمة الدهر (۱۴۰۳: ج ۴، ص ۴۰۳) اشعار زیر را نقل کرده است:
 قَالَ الْحَكِيمُ الْفَارَسِي / بُزُرْجَمَهْرُ ثُمَّ مَزْدَكُ // لَأَ تَرْضَيْنَ مِنَ الصَّدِيقِ / بِكَيْفٍ
 أَنْتَ وَمَرْحَبًا بِكَ // حَتَّى تُجَرَّبَ مَا لَدَيْهِ / لِحَاجَةِ إِمَا بَدَتْ لَكَ // فَيَاذَا وَجَدْتَ
 فَعَالَهُ / كَمَقَالِهِ فَبِهِ تَمَسَّكَ؛ ترجمه: حکیم ایرانی بزرگمهر و مزدک می گویند: از دوست به حالت چطور است و خوش آمدی راضی نشو، مگر اینکه او را در زمانی که نیازی برای تو پیش می آید، آزمایش کنی. پس هنگامی که رفتار او را مانند گفتارش دیدی، به او پرداز.

همانطور که مشاهده می شود، حکمت موجود در ابیات بالا متعلق به بزرگمهر است^۳، این مضمون را در بیت زیر به وضوح می بینیم:
 لَا تَحْمَدَنَّ أَمْرَاءَ حَتَّى تُجَرَّبَهُ / وَلَا تَذُمَّنَّهُ مِنْ غَيْرِ تَجْرِبٍ (رازی، ۱۳۶۸: ۱۳۶)؛
 ترجمه: کسی را تا امتحان نکرده ای، ستایش و بدگویی مکن.

۲-۳- دزد و بازار شلوغ^۴

ابونواس (۱۴۶-۱۹۸هـ) در بیت زیر صریحا جمله حکیمانه کسری را نقل کرده است:
 كَقَوْلِ كَسْرَى فِيمَا تَمَثَّلَهُ / مِنْ فُرْصِ اللَّصِّ ضَجَّةِ السُّوقِ (أبو نواس، ۱۹۶۲: ۴۵۳)؛
 ترجمه: مانند سخن کسری که مثال زده است، شلوغی بازار فرصتی برای دزد است. همچنین نک: (ابن قتیبة، بی تا: ج ۲، ص ۲۷)

۳-۳- انجیر و گل های خوشبو

ابونواس در بیت زیر از زبان کسری می گوید: انجیر به واسطه وجود گل های خوشبو، آب می خورد.

صِرْتُ كَالْتَيْنِ يَشْرَبُ الْمَاءَ فِيمَا / قَالَ كَسْرَى بَعْلَةَ الرَّيْحَانِ (المجیبی، ۱۹۶۸: ج ۳، ص ۲۳۱)؛ ترجمه: مانند انجیر شدم که به گفته کسری به واسطه گل های خوشبو، آب می خورد. همچنین نک: (الثعالبی، ۲۰۰۳: ۱۶۹)

شاعر گمنام دیگری همین سخن را از زبان ایرانیان گفته است:
 مِنْ مُثْلِ الْفُرْسِ سَارَ فِي النَّاسِ / التَّيْنُ يُسْقَى بِعَلَّةِ الْأَسِّ (مجیبی، ۱۹۶۸: ج ۳، ص ۲۳۱)؛ ترجمه: از امثال ایرانیان که در بین مردم رایج شده است / انجیر به سبب وجود گیاه مورد آب می خورد.

۴-۳- نشانۀ مرگ^۵

ثعالبی در ابیاتی که از شاعری گمنام نقل کرده، می گوید: ایرانی ها امثال بسیاری دارند، آن ها می گویند: وقتی زمان مرگ شتر رسد، اطراف چاه می گردد تا بمیرد:

أَشَارَتِ الْفُرْسُ فِي أَجْنَادِهَا مَثَلًا / وَلِلْأَعَاجِمِ فِي أَيَّامِهَا مُثُلٌ // قَالُوا: إِذَا جَمَلٌ حَانَتْ مَنِيَّتُهُ / أَطَافَ بِالْبَيْرِ حَتَّى يَهْلِكَ الْجَمَلُ (الثعالبی، ۲۰۰۳: ۲۰۳)؛ ترجمه: ایرانیان در میان لشکریان خود ضرب المثل هایی دارند که در روزگار خود رایج بوده است. گفته اند: هنگامی که مرگ شتر فرا می رسد، در اطراف چاه می گردد.

۴-۳-۵ لباس در رهن گازر است

در این ابیات نیز شاعر از مثل ایرانی سخن می گوید که لباس در رهن گازر است:

مِنْ مُثْلِ الْفُرْسِ ذَوِي الْأَبْصَارِ / الثَّوْبُ رَهْنٌ فِي يَدِ الْقَصَّارِ (الثعالبی، ۱۴۰۳: ج ۴، ص ۱۰۰)؛ ترجمه: از امثال ایرانیان آگاه است که لباس در رهن گازر است.

۴- اشاره صریح ادیبان عرب به امثال ایرانی و تأثیر شاعران عرب

در این بخش به ۳۲ مثل ایرانی دست یافته ایم که ادیبان و صاحب نظران عرب علاوه بر اینکه آن ها را از امثال ایرانی دانسته اند، صریحا به تأثیر آن ها در اشعار شاعران عرب اشاره کرده اند.

در پایان هریک از این شواهد سعی کرده ایم نمونه های دیگری از این تأثیر گذاری را در اشعار دیگر شاعران عرب نشان دهیم تا میزان تأثیر اندیشه ایرانی در ادب عربی مشخص گردد.

۱-۴- ارزش ادب^۶

قال بزرجمهر: عَجِبْتُ مِمَّنْ فَازَ بِالْأَدَبِ أَيُّ شَيْءٍ فَاتَهُ؟؛ ترجمه: بزرجمهر گفته است: تعجب می کنم از کسی که به ادب دست یافته است، چه چیزی را از دست داده است؟ مؤلف کتاب المصون... (عسکری، ۱۹۸۴: ۱۴۹) پس از نقل حکمت بالا می گوید: «سَرَقَ هَذَا الْكَلَامَ الْعَطْوِيُّ فَقَالَ فِي قَصِيدَةٍ...» شاعری به نام عطوی این مضمون را از بزرجمهر در قصیده ای سرقت کرده است:

فَلَوْ قَايَطُوا لَمْ نُعْطِ عِلْمًا بِثَرْوَةٍ / وَلَمْ نَرِ لِلتَّمْيِيزِ كُفُوًا مِنَ الْمَالِ؛ ترجمه: اگر معامله کنند، هیچ دانشی را به هیچ ثروتی نمی دهیم / و برای دانش و دانایی هیچ مال و ثروتی را همسنگ نمی دانیم.

۲-۴- وصف نرگس

کسری انوشروان عاشق نرگس بوده و از او نقل شده است: هُوَ يَأْقُوتٌ أَصْفَرٌ، بَيْنَ ذُرٍّ أَبْيَضٍ، عَلَى زُمُرِدٍ أَخْضَرَ. (قیروانی، ۱۳۷۲: ج ۲، ص ۵۳۱)؛ ترجمه: نرگس یاقوت زرد است که در میان مروارید های سفید و بر روی زمرد سبز قرار گرفته است: قیروانی پس از نقل این مطلب می گوید: یکی از شاعران، این وصف انوشروان را در قالب نظم آورده و گفته است:

وَيَأْقُوتَةٌ صَفْرَاءُ فِي رَأْسِ دُرَّةٍ / مُرْكَبَةٌ فِي قَائِمٍ مِنْ زَبْرَجَدٍ؛ ترجمه: یاقوتی زرد رنگ در بالای مرواریدی است که بر میله ای از زمرد قرار دارد.

۳-۴- ارزش عقل^۷

از کسری نقل شده است: مَنْ لَمْ يَكُنْ أَكْبَرُ مَا فِيهِ عَقْلُهُ، هَلَكَ بِأَصْغَرِ مَا فِيهِ (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۲۱۷)؛ ترجمه: هر کس عقلش بزرگترین بخش وجودش نباشد، با کوچکترین عضو وجودش به هلاکت می رسد. طرطوشی پس از نقل این مطلب می گوید: این معنا را یکی از شعرا در قالب بیت زیر آورده است:

مَنْ لَمْ يَكُنْ أَكْبَرُهُ عَقْلُهُ / أَهْلَكَهُ أَصْغَرُ مَا فِيهِ
در اشعار متنبی (۳۰۳-۳۵۴هـ) آمده است:

لَوْلَا الْعُقُولُ لَكَانَ أَدْنَى ضَيْغَمٍ / أَدْنَى إِلَى شَرَفٍ مِنَ الْإِنْسَانِ (متنبی، ۱۴۰۷: ج ۴، ص ۳۰۷)؛ ترجمه: اگر عقل نبود پست ترین شیر، به شرف و بزرگی، نزدیک تر از آدمی بود.

۴-۴- دیدار بسیار، سبب بی حرمتی^۱

قرطبی (بی تا، ۱/ ۴۹) از ابن شبرمه نقل کرده که به پسرش گفته است: يَا بُنَيَّ! إِيَّاكَ وَطُولَ الْمَجَالِسَةِ، فَإِنَّ الْأَسَدَ إِنَّمَا يَجْتَرِيءُ عَلَيْهَا مَنْ أَدَامَ النَّظَرَ إِلَيْهَا؛ ترجمه: ای پسر من از همنشینی بسیار پرهیز، زیرا هر کس به شیر بسیار نگاه کند، بر آن حیوان جسور می شود. سپس می گوید: این سخن اقتباس از کلام اردشیر است که به فرزندش گفته است: يَا بُنَيَّ! لَا تُمَكِّنِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ أَجْرَ النَّاسِ عَلَى السَّبَّاحِ، أَكْثَرُهُمْ لَهَا مُعَايِنَةً. همچنین، در ادامه می گوید: بیت زیر از ابن معتمر (۲۴۷-۲۹۶هـ) اقتباس از سخن اردشیر است:

وإنَّ حَيَاءَ الْمَرْءِ تُرْخِصُ قَدْرَهُ / فَإِنَّ مَاتَ أَغْلَتَهُ الْمَنَائِمَا الطَّوَامِحُ // كَمَا يُخْلِقُ
الثُّوبَ الْجَدِيدَ ابْتِدَاءً / كَذَا يُخْلِقُ الْمَرْءَ الْعُيُونَ الطَّوَامِحُ (ابن معتمر، دیوان، بی تا: ج ۱، ص ۲۴۷)؛ ترجمه: از نظر من زندگی بی ارزش است، اگر آدمی بمیرد، مرگ مصیبت بار آن را گرانبها می کند؛ همانطور که استفاده از لباس نو، آن را کهنه می کند، چشم های مشتاق نیز آدمی را کهنه می کند.

ابوتمام (۱۸۸-۲۳۱هـ) نیز در همین مضمون گفته است:

وَطُولُ مُقَامِ الْمَرْءِ فِي الْحَيِّ مُخْلِقٌ / لِدِيَابِجَتَيْهِ فَاغْتَرِبَ تَتَجَدَّدُ // فَإِنِّي رَأَيْتُ
السَّمْسَ زِيدَتِ مَحَبَّةً / إِلَى النَّاسِ أَنْ لَيْسَتْ عَلَيْهِمْ بِسَرْمَدٍ (ابو تمام، ۱۹۶۸: ۹۰)؛
ترجمه: بسیار ماندن آدمی در میان مردم موجب کهنگی او می شود، پس دوری کن تا تازه شوی. من فهمیدم که محبت خورشید در میان مردم بسیار است؛ زیرا همیشه نیست.

۴-۵- وصف گل

راغب اصفهانی (۱۴۲۰: ج ۲، ص ۶۰۲) و ابوهلال عسکری (۱۳۵۲: ج ۲، ص ۲۳) پس از نقل این حکمت از اردشیر «الْوَرْدُ يَأْقُوتُ أَحْمَرُ وَأَصْفَرُ، وَدُرٌّ أَبْيَضُ، عَلَى كِرَاسِي زَبْرَجِدٍ، يَتَوَسَّطُهُ شُدُورٌ ذَهَبٍ»؛ ترجمه: گل سرخ یاقوتی سرخ و زرد است که بر پایه ای از زبرجد ایستاده است و تراشه های طلا در وسط آن است. می گویند: بیت زیر از علی بن الجهم (۱۸۸-۲۴۹هـ)، در وصف گل، مأخوذ از کلام اردشیر است:

كَأَنَّهُنَّ يَوَاقِيتُ يَطِيفُ بِهَا / زَبْرَجِدٌ وَسَطُهَا شَذْرٌ مِنَ الذَّهَبِ؛ ترجمه: گویی یاقوتی است که زمرد در اطراف آن است و ریزه های طلا در وسط آن است.

۶-۴- نغمه های عود

راغب اصفهانی (۱۴۲۰: ج ۱، ص ۸۲۲) می گوید: ایرانی ها معتقدند نغمه های عود از جیر جیر صدای در بهشت است و به همین دلیل در زبان فارسی به عود بربط گفته می شود که به معنی دروازه نجات است؛ به اعتقاد او کشاجم (۳۶۰هـ)، شاعر دربار سیف الدوله با توجه به این اعتقاد در وصف عود می گوید:

خَلْخَالُهُ فِي نَحْرِهِ وَلِسَانُهُ / فِي أُذُنِهِ وَجَبِينُهُ مِنْ أَسْفَلٍ // هَزَجٌ يَخْفُ عَلَى الْأُكْفِ
وَلُفْظُهُ / يَغْلُو بِتَأْلِيفِ التَّقِيلِ الْأَوَّلِ // فَكَأَنَّمَا شَخْصٌ الْغَرِيضُ مُمَثَّلٌ / فِي الْعُودِ أَوْ
سَكَنَتَهُ رُوحُ الْمُوصِلِي؛ ترجمه: خلخالش در گردن و زبانش / در گوش و پیشانی
اش پایین آن است. لطیفه ای است که دست ها را ننگه می دارد و صدایش با
ترکیب سنگینی اول بلند می شود. گویی جسم شعر در عود تجسم یافته است و یا
روح شراب موصلی در آن ساکن شده است.

۷-۴- موسیقی

ابشیهی (۱۴۲۱: ج ۲، ص ۲۶۱) معتقد است: پادشاهان ایرانی با نغمه های خوش، افراد غمگین را سرگرم و بیماران را از فکر و خیال باز می داشتند^۹ و این مفهوم را عرب ها از ایرانیان گرفته اند و ابن غبلیه شیانی سروده است:

وَ سَمَاعٍ مَسْمَعَةٍ يُعَلَّلْنَا / حَتَّى نَنَامَ تَنَاوُمَ الْعَجَمِ؛ ترجمه: چه بسا نغمه هایی که
می شنویم و ما را سرگرم و مشغول می کند تا آنجا که مثل ایرانیان به خواب
می رویم.

۸-۴- سکوت، بهترین کار^{۱۰}

از کسری نقل شده است: عَى الصَّمْتِ خَيْرٌ مِنْ عَى الْكَلَامِ^{۱۱}، (وطواط، بی تا: ۱۶۶) ترجمه: عیب سکوت بهتر از عیب سخن است، و طواط ایات زیر را از ابونواس در همین معنا نقل کرده است:

مُتَّ بَدَاءِ الصَّمْتِ خَيْرٌ / لَكَّ مِنْ دَاءِ الْكَلَامِ (ابونواس، ۱۹۶۲: ج ۱، ص ۵۸۷)؛
ترجمه: به درد سکوت مردن بهتر که به درد سخن.

در اشعار ابوالفتح بستی آمده است:

وَإِنْ لَمْ تَجِدْ قَوْلًا سَدِيدًا تَقُولُهُ / فَصَمْتُكَ مِنْ غَيْرِ السَّدَادِ سَدَادٌ (بستی، ۱۹۸۰: ۲۴۷)؛ ترجمه: اگر سخن استواری برای گفتن نمی یابی، راه درست، سکوت از سخن ناصواب است.

۹-۴- یادگار نیک^{۱۲}

هنگامی که بزرگمهر را برای کشتن می بردند، به او گفتند: سخنی بگو که آن را به یاد داشته باشیم، او گفت: *أَيُّ شَيْءٍ أَقُولُ؟ الْكَلَامُ كَثِيرٌ وَلَكِنْ إِنْ أَمَكَّنَكَ أَنْ تَكُونَ حَدِيثًا حَسَنًا فَأَفْعَلُ*؛ ترجمه: سخن بسیار است، ولی اگر برایت ممکن است که سخن و خاطره خوبی باشی، اینگونه باش (بیهقی، ۱۳۹۰: ۱۸۷).

به اعتقاد راغب (۱۴۲۰: ج ۱، ص ۴۵۱) شاعری عرب در همین مضمون سروده است:

وَكُنْ أَحَدُوتَةً حَسَنَةً فَإِنِّي / رَأَيْتُ النَّاسَ كُلَّهُمْ حَدِيثًا؛ ترجمه: سخن نیکی باش زیرا من / همه مردم را در سخن دیده ام.

در اشعار ابن درید و متنبی آمده است:

وَإِنَّمَا الْمَرْءُ حَدِيثٌ بَعْدَهُ / فَكُنْ حَدِيثًا حَسَنًا لِمَنْ وَعَى (ابن درید، ۱۴۱۵: ۲۳۰)؛ ترجمه: آدمی پس از خود سخن است / پس سخن خوبی باش برای کسی که می شنود.

ذِكْرُ الْفَتَى عُمَرُ الثَّانِي وَحَاجَّتُهُ / مَا قَاتَهُ وَفُضُولُ الْعَيْشِ أَشْغَالُ (متنبی، ۱۴۰۷: ج ۳، ص ۴۰۷)؛ ترجمه: نام نیک آدمی عمر دوباره اوست و نیاز او / چیزی است که می خورد و بقیه زندگی گرفتاری و اضافی است.

۱۰-۴- بخل نشانه سوءظن به خدا

از کسری نقل شده است: *عَلَيْكُمْ بِأَهْلِ السَّخَاءِ وَالشُّجَاعَةِ، فَإِنَّهُمْ أَهْلُ حُسْنِ الظَّنِّ بِاللَّهِ تَعَالَى، وَكُوْنُوا أَهْلَ الْبُخْلِ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِمْ مِنْ ضَرَرٍ يُخْلِهِمْ، وَمَذْمَمَةَ النَّاسِ لَهُمْ، وَإِطْبَاقِ الْقُلُوبِ عَلَى بُغْضِهِمْ، إِلَّا سُوءَ ظَنِّهِمْ بِرَبِّهِمْ فِي الْخَلْفِ لَكَانَ عَظِيمًا؛* ترجمه: به افراد شجاع و سخاوتمند توجه داشته باشید زیرا آن ها حسن ظن به خداوند دارند و اگر افراد بخیل، ضرر بخل و سرزنش و نفرت مردم شامل آن ها نمی شد و فقط سوء ظن به خدا را داشتند، همین مصیبتی عظیم برای آن ها بود. به اعتقاد مؤلف کتاب عقد الفرید، (ابن عبد ربه، ۱۹۹۹: ج ۱، ص ۱۲۵) و نهایتاً الارب، (نویری، ۱۹۳۰: ج ۳، ص ۲۰۳) محمود وراق (۲۲۰هـ) این مضمون را از کسری گرفته و سروده است:

مَنْ ظَنَّ بِاللَّهِ خَيْرًا جَادًا مُبْتَدِنًا / وَالْبُخْلُ مِنْ سُوءِ ظَنِّ الْمَرْءِ بِاللَّهِ؛ ترجمه: هر کس حسن ظن به خدا داشته باشد، سخاوت می ورزد و بخل نشانه سوء ظن به خداست.

در اشعار امثال عربی آمده است:

وَأِنِّي لَأَرْجُو اللَّهَ دَوْمًا كَأَنِّي / أَرَى بِجَمِيلِ الظَّنِّ مَا اللَّهُ صَانِعُ (رازی، ۱۳۶۸: ۳۴)؛
ترجمه: من همواره به خدا امید دارم و کارهای خدا را با حسن ظن می بینم.

۱۱-۴- خطر زبان و سخن

بهرام گور شب هنگام زیر درختی نشسته بود. صدای پرنده ای را شنید. پس با تیری آن را از پا درآورد و گفت: مَا أَحْسَنَ حِفْظَ اللِّسَانِ بِالطَّائِرِ وَالْإِنْسَانِ! لَوْ حَفِظَ هَذَا لِسَانَهُ مَا هَلَكَ؛ ترجمه: کنترل زبان برای انسان و پرنده چه خوب است، اگر این پرنده زبانش را نگاه می داشت، کشته نمی شد.

زمخشری ۴۶۷-۵۳۸هـ (۱۴۱۲: ج ۲، ص ۱۳۶). و ابن حمدون (۱۹۸۳: ج ۲، ص ۲۳۴) پس از نقل این داستان می گویند: شاعری بیت زیر را از سخن بهرام گرفته است:

حَفِظَ اللِّسَانَ، فَأَحْفَظُ اللِّسَانَ / قَدْ يَحْفَظُ الطَّائِرَ وَالْإِنْسَانَ؛ ترجمه: نگهداری زبان لازم است، پس زبانت را نگه دار؛ زیرا گاه زبان، انسان و پرنده را حفظ می کند.

تَظَلُّ الطَّيْرُ تَصْفَرُّ آمِنَاتٍ / وَلِلتَّغْرِيدِ قَدْ حُبِسَ الْهَزَارُ (ارجانی، بی تا: ج ۳، ص ۱۳۴)؛ ترجمه: پرنده با امنیت سر و صدا می کند، در حالی که بلبل به سبب آواز خوش زندانی است.

۱۲-۴- سبب دوری شاهان از مردم

یکی از شاهان ایرانی به پرده دار خود گفته است: لَا تَحْجَبْ عَنِّي أَحَدًا إِذَا أَخَذْتُ مَجْلِسِي، فَإِنَّ الْوَالِيَّ لَأَيُّهَا يَحْجَبُ إِلَّا عَنْ ثَلَاثٍ: عَنِّي يُكْرَهُ أَنْ يُطَّلَعَ عَلَيْهِ، أَوْ يُخَلَّ فَيُكْرَهُ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيْهِ مَنْ يَسْأَلُهُ، أَوْ رَيْبِيَّةٌ؛ ترجمه: مانع دیدار کسی از من نشو زیرا حاکم جز به سه علت از مردم دوری نمی کند: عیبی که نمی خواهد از آن مطلع شوند، بخلی که موجب می شود از متقاضیان دوری کند و یا شک و تردید: قرطبی (بی تا: ج ۱، ص ۲۶۹) معتقد است که محمود و راق ابیات زیر را از این کلام اقتباس کرده است:

إِذَا عَتَصَمَ الْوَالِيَّ بِإِعْلَاقِ بَابِهِ / وَرَدَّ ذَوِي الْحَاجَاتِ دُونَ حِجَابِهِ // ظَنَنْتُ بِهِ إِحْدَى ثَلَاثٍ وَرَبِّمَا / نَزَعْتُ بَطْنَ وَأَقَعَ بِصَوَابِهِ // فَقُلْتُ بِهِ مَسٌّ مِنَ الْعِي ظَاهِرٍ / فَفِي إِذْنِهِ لِلنَّاسِ إِظْهَارُ مَا بِهِ // فَإِنَّ لِمَنْ يَكُنْ عَى اللِّسَانِ فَعَالِبٌ / مِنَ الْبُخْلِ يَحْمِي مَالَهُ عَنْ

طَلَابِهِ // فَإِنْ لَمْ يَكُنْ هَذَا وَلَا ذَا فَرِيْبَةً / يُصِرُّ عَلَيْهَا عِنْدَ إِغْلَاقِ بَابِهِ؛ ترجمه: هنگامی که حاکم در را بست و دست رد به سینه نیازمندان زد، یکی از این ۳ مورد را گمان می کنم و چه بسا گمانی درست است، یا عیبی ظاهر دارد که در اجازه به مردم آشکار می شود، اگر عیبی در زبان او نباشد، احتمالاً بخلی دارد که اموالش را از نیازمندان حفظ می کند، اگر هیچ یک از این دو نبود، پس شک و تردیدی دارد که در خانه اش را می بندد.

۱۳-۴- عیب دیدن، عیب است^{۱۳}

قیروانی (۱۳۷۲: ج ۲، ص ۵۷۷) از بهرام گور داستانی نقل می کند که بهرام با دیدن خیانت یک چوپان به خود می گوید: تَأْمُلُ الْعَيْبِ عَيْبٌ؛ ترجمه: دقت در عیب، عیب است. در ادامه می گوید: ابن رومی این سخن بهرام گور را در اشعار خود به کار گرفته است:

تَأْمُلُ الْعَيْبِ عَيْبٌ / وَ لَيْسَ فِي الْحَقِّ رَيْبٌ // وَ كُلُّ خَيْرٍ وَ شَرٌّ / خَلْفَ الْعَوَاقِبِ عَيْبٌ (ابن رومی، ۱۹۷۳: ۲۰۳)؛ ترجمه: دقت در عیب، عیب است / در حق شکی وجود ندارد // و هر کار خیر و یا شری بدون در نظر گرفتن عاقبت آن نامعلوم است.^{۱۴}

۱۴-۴- حاکمیت افراد نادان بر دانا

قیصر روم در میان سؤال های خود از کسری پرسیده است: حکومت شما به چه چیزی دوام یافت؟ کسری در پاسخ نوشته است: با شش چیز: مَا هَزَلْنَا فِي أَمْرٍ وَ لَا نَهَيْ، وَ مَا كَذَبْنَا فِي وَعْدٍ وَ لَا وَعِيد، وَ مَا قَابَلْنَا إِلَّا عَلَى قَدْرِ الذَّنْبِ لَا عَلَى قَدْرِ غَضَبِنَا، وَ اسْتَخْدَمْنَا ذَوِي الْعُقُولِ، وَ وَكَّلْنَا ذَوِي الْأُصُولِ، وَ فَضَّلْنَا عَلَى الشَّبَابِ الْكُهُولَ. (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۵۳۶) ترجمه: در دستور های خود هزل و شوخی نکردیم، در وعده ها دروغ نگفتیم، به اندازه گناه مجازات کردیم نه بر اساس خشم، عاقلان و افراد اصیل را به کار گرفتیم و میان سالان را بر جوانان ترجیح دادیم. طرطوشی بیت زیر را متناسب با عبارت بالا دانسته است:

لَا يَصْلُحُ النَّاسُ لَا سِرَاةَ لَهُمْ / وَلَا سِرَاةَ إِذَا جُهِلَتْ سَادُوا؛ ترجمه: مردم در هرج و مرج رستگار نمی شوند و آرامشی نخواهند داشت و اگر نادان های آنان بزرگی یابند، آرامشی نخواهد بود.

۱۵-۴- شباهت سیب و شراب

از کسری در وصف سیب نقل شده: لَسْتُ أَذْرِي، هَلِ التُّفَاحُ حَمْرٌ جَامِدٌ أَمْ الْحَمْرُ تَفَاحٌ ذَائِبٌ؟ ترجمه: نمی دانم که سیب، شراب جامد است یا شراب، سیب

ذوب شده. به عقیده ابن دحیة (بی تا: ۱۹) این تعبیر را شاعری به نام الخلیع چنین آورده است:

الرَّاحُ تُفَاحُ جَرَى ذَائِباً / كَذَلِكَ التُّفَاحُ رَاحُ جَمَدٍ // فَاشْرَبَ عَلَيَّ جَامِدَهُ دُوبَةً /
وَلَا تَدْعُ لَذَّةَ يَوْمٍ لَعْدًا؛ ترجمه: شراب سیبی است که ذوب شده است، سیب هم
شرابی است که منجمد شده است، پس با جامدش مذازش را بنوش و لذت امروز
را به فردا مینداز.

۱۶-۴- ناامیدتر از قبل

ابوهلال عسکری (بی تا: ج ۲، ص ۱۵۰) معتقد است که این مثل «كَطَالِبِ الْقَرْنِ
فَجُدَعَتْ أُذُنُهُ»؛ ترجمه: مانند خواهان شاخی که گوشش بریده شد؛ از امثال
ایرانیان است و شاعری عرب آن را به لباس نظم در آورده است:

طَالِبُهَا دِينَي فَالَوْتُ بِسَمِّهِ / وَعَلَقْتُ قَلْبِي مَعَ الدَّيْنِ // فَصِرْتُ كَالْهَيْقِ غَدًا
يَبْتَغِي / قَرْنَا فَلَمْ يَرْجِعْ بِأَذْنَيْنِ؛ ترجمه: از آن زن طلبم را خواستم، آن را نداد و قلبم
را با طلبم گره زد، پس مانند شترمرغی شدم که خواهان شاخ بود و گوشش را از
دست داد.

بشار (۹۵-۱۶۷هـ) که یک شاعر ایرانی الاصل است و افتخار او انتساب به
انوشروان و گشتاسب کیانی است، (فاتحی نژاد، ۱۳۸۳: ۱۶۲) می گوید:
فَصِرْتُ كَالْعَيْرِ غَدًا طَالِبًا / قَرْنَا فَلَمْ يَرْجِعْ بِأَذْنَيْنِ^{۱۵} (بشار، دیوان، ۱۴۱۳: ۶۱۰).

۱۷-۴- نصیحت اجباری

بزرگمهر پس از برشمردن صفات شاهان که باید رازدار، تیزبین، خشن و
ملازم و... باشند؛ می گوید: «وَلَا يَنْبَغِي أَنْ تَمْنَعَهُ عِزَّةَ الْمُلْكِ مِنْ إِيْنِاسِ الْمُسْتَشَارِ
بِهِ وَبَسْطِهِ وَاسْتِمَالَةِ قَلْبِهِ، حَتَّى يُمَحِضَةَ النَّصِيحَةَ، فَإِنَّ أَحَدًا لَا يَنْصَحُ بِالْقَسْرِ، وَلَا
يُعْطَى نَصِيحَتَهُ إِلَّا بِالرَّغْبَةِ»؛ ترجمه: شایسته نیست که غرور پادشاهی مانع نزدیکی
شاه به مشاوران و دلجویی از آن ها شود تا آن ها خالصانه برای شاه خیر خواهی
کنند؛ زیرا هیچ کس از روی اجبار نصیحت و خیرخواهی نمی کند. صاحب
کتاب الفخری (ابن طقطقی، ۱۸۹۴: ۳۲) با اشاره به سخن بزرگمهر می گوید:
شاعر چه زیبا در این مضمون سروده است:

أَهَانُ وَأَقْصَى ثُمَّ تَنْصَحُونَنِي / وَ أَى أَمْرِيءٍ يُعْطَى نَصِيحَتَهُ قَسْرًا؛ ترجمه: به من
اهانت کرد و مرا از خود راند و بعد پند و اندرز خواست / چه کسی با زور و
اجبار حاضر به نصیحت کردن است؟

۱۸-۴- احتیاط در مقابل شاهان^{۱۶}

این مثل را ثعالبی (۲۰۰۳: ۱۰۷) از ایرانیان نقل کرده که: «كُنْ مَعَ السُّلْطَانِ بِمَنْزِلَةِ الدَّجَاجَةِ مِنَ الْإِنْسَانِ: إِنْ رَأَتْ الْحَبَّ لَقَطَتْ، وَإِنْ تَعَرَّضَ لَهَا إِنْسَانٌ هَرَبَتْ»؛ ترجمه: در مقابل شاهان مانند مرغ در مقابل آدمی باش، اگر دانه ای دید، بر می دارد و اگر کسی رو به او آورد، فرار می کند. در ادامه می گوید: این مثل نزدیک به معنای این بیت است:

وَإِذَا كَانَ عَطَاءٌ فَأَتَهُمْ / وَإِذَا مَا كَانَ هَرْجٌ فَأَعْتَزَلْ؛ ترجمه: اگر عطا و بخشش بود، نزد آن ها برو و اگر آشوب و فتنه بود، کناره بگیر.

۱۹-۴- انواع عقل^{۱۷}

ماوردی (۱۴۰۷: ۱۵) از شاپور اردشیر نقل کرده است: الْعُقْلُ نَوْعَانِ أَحَدُهُمَا مَطْبُوعٌ، وَالْآخَرُ مَسْمُوعٌ وَلَا يَصْلُحُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا إِلَّا بِصَاحِبِهِ؛ ترجمه: عقل دو گونه است: طبیعی و شنیدنی (ذاتی و اکتسابی) و هیچ کدام از این دو بدون دیگری کامل نمی شوند، به اعتقاد ماوردی این مطلب را یکی از شاعران عرب به شکل زیر سروده است:

رَأَيْتُ الْعُقْلَ نَوْعَيْنِ / فَمَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ // وَلَا يَنْفَعُ مَسْمُوعٌ / إِذَا لَمْ يَكُنْ مَطْبُوعٌ // كَمَا لَا تَنْفَعُ الشَّمْسُ / وَضَوْءُ الْعَيْنِ مَمْنُوعٌ؛ ترجمه: عقل را دو گونه دیدم / ذاتی و اکتسابی / اکتسابی فایده ای ندارد / اگر عقل ذاتی نباشد / همان گونه که نور خورشید بی فایده است / در زمانی که نور چشم موجود نباشد. نیز (نک: دهخدا، ۱۳۷۴: ج ۳، ص ۱۶۵۰).

۲۰-۴- برتری عقل بر شجاعت

از سخنان پرویز به سپاهیان: لَا يَشْحَذُ امْرُؤٌ مِنْكُمْ سَيْفَهُ، حَتَّى يَشْحَذَ عَقْلَهُ. ترجمه: هیچ یک از شما قبل از تیز کردن عقل، شمشیرش را تیز نکند. به گمان ابوهلال عسکری (۱۳۵۲: ۸۹)، متنبی بیت زیر را به تأثیر از سخن پرویز گفته است: الرَّأْيُ قَبْلَ شَجَاعَةِ الشُّجْعَانِ / هُوَ أَوْلُّ وَهِيَ الْمَحَلُّ الثَّانِي (متنبی، ۱۴۰۷: ج ۴، ص ۳۰۷)؛ ترجمه: اهمیت تدبیر قبل از شجاعت است، تدبیر در مرحله اول و دلاوری در مرحله دوم است.

۲۱-۴- حد و مرز خوبی و بدی

از امثال ایرانیان است که: لَا يَكُنْ عِنْدَكَ لِعَمَلِ الْبَرِّ غَايَةً فِي الْكَثْرَةِ، وَلَا لِعَمَلِ الْإِثْمِ غَايَةً فِي الْقَلَّةِ؛ ترجمه: نباید بزرگی کار نیک و کوچکی کار بد، برای تو حد و انتهایی داشته باشد.

عسکری (۱۳۵۲: ج ۲، ص ۹۰) این سخن را با بیت زیر از شاعری به نام الأفوه الأودی هم مضمون می‌داند:

وَ الْخَيْرُ تَزْدَادُ مِنْهُ مَا لَقِيتَ بِهِ / وَ الشَّرُّ يَكْفِيكَ مِنْهُ قَلَّ مَا زَادُ؛ ترجمه: هرگاه با کار نیک روبرو شوی، برکت آن برای تو بیشتر می‌شود، و هر مقدار از بدی برای تو کافی است (المیمنی، بی تا: ۱۰).

۲۲-۴- شیوه درست سخن گفتن

پرویز در توصیه به کاتبان خود می‌گوید: «إِذَا أَمَرْتَ فَاخْطُبْ، وَإِذَا كَتَبْتَ فَأَوْضِحْ... وَإِذَا سَأَلْتَ فَأَبْلِغْ»؛ ترجمه: وقتی دستور دادی حکم کن، وقتی نوشتی، روشن بنویس،... وقتی پرسیدی، درخواستت را برسان کن.

عسکری (۱۳۵۲: ج ۲، ص ۹۱) پس از نقل کلام بالا، بیت زیر از ابو تمام را بر اساس دستور پرویز می‌داند:

يَقُولُ فَيَسْمَعُ وَيَمْسِي فَيَسْرِعُ / وَيَضْرِبُ فِي ذَاتِ الْإِلَهِ فَيُوجِعُ (ابو تمام، ۱۹۶۸: ۱۶۸)؛ ترجمه: می‌گوید و می‌شنود، راه می‌رود و می‌دود، در راه خدا می‌زند و به درد می‌آورد.

۲۳-۴- حسادت عامل غم و اندوه^{۱۸}

اردشیر بابکان گفته است:... وَ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْحَسَدُ، لَمْ يَزَلْ مَغْمُومًا فِيمَا لَا يَنْفَعُهُ، حَزِينًا عَلَى مَا لَا يَنَالُهُ^{۱۹}؛ ترجمه: هرکس حسادت بر او غالب شود، همواره غمگین است، برای چیزی که به دست نمی‌آورد و به او فایده ای نمی‌رساند. عسکری، در دو اثر خود (۱۳۵۲: ج ۲، ص ۹۱) و (بی تا: دیوان... ج ۲، ص ۴۸۳) پس از نقل سخن مذکور، مضمون آن را با ایات زیر از ابن مبارک، همسان می‌داند:

لَيْسَ لِلْحَاسِدِ إِلَّا مَا حَسَدَ / وَ لَهُ الْبُغْضَاءُ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ // كُلُّ الْعِدَاوَةِ قَدْ تُرْجَى إِزَالَتُهَا / إِلَّا عِدَاوَةَ مَنْ عَادَاكَ مِنْ حَسَدٍ (ابن مبارک، ۱۴۰۹: ۷۸)؛ ترجمه: برای حسود چیزی جز حسادت نیست و مورد خشم همگان است، امید به از بین رفتن هر نوع دشمنی می‌رود جز دشمنی کسی که از روی حسادت است.

ابن معتر در همین مضمون گفته است:

إِصْبِرْ عَلَى حَسَدِ الْحَسُودِ / فَإِنَّ صَبْرَكَ قَاتِلُهُ // فَالنَّارُ تَأْكُلُ بَعْضَهَا / إِنْ لَمْ تَجِدْ مَا تَأْكُلُهُ (ابن معتر، بی تا: ج ۲، ص ۴۱۲)؛ ترجمه: بر حسادت حسود صبر کن؛ زیرا صبر تو او را می‌کشد، مانند آتش که اگر چیزی برای خوردن نیابد، خود را می‌خورد.

۲۴-۴- شیوه رفتار با مردم

اردشیر: عَامِلُوا أَحْرَارَ النَّاسِ بِمَحْضِ الْمَوَدَّةِ، وَعَامِلُوا الْعَامَّةَ بِالرَّغْبَةِ وَالرَّهْبَةِ وَ سُوَسُوا السَّفَلَةَ بِالْمَخَافَةِ وَالْهَيْبَةِ؛ (مواردی، ۱۹۸۸: ۲۶۸)؛ ترجمه: با آزادگان با محبت خالص، با مردم با تشویق و تهدید و با فرومایگان با ایجاد رعب و وحشت رفتار کنید.

مواردی می گوید ابیات زیر برگرفته از این سخن بزرگمهر است:

إِذَا كُنْتُمْ لِلنَّاسِ أَهْلَ سِيَاسَةٍ / فَسُوَسُوا كِرَامَ النَّاسِ بِالرَّفْقِ وَالْبَذْلِ // وَ سُوَسُوا لِنَّامِ النَّاسِ بِالذَّلِّ يَصْلُحُوا / عَلَى الذَّلِّ، إِنَّ الذَّلَّ يَصْلُحُ لِلنَّذْلِ؛ ترجمه: اگر در میان مردم اهل سیاست بودید، با بزرگان با نرمش و گذشت رفتار کنید و با فرومایگان با اهانت و ذلت برخورد کنید تا اصلاح شوند زیرا خواری برای فرومایگان شایسته است.

۲۵-۴- تقلید نابجا

ابوهلال عسکری ۳۱۰-۳۹۵هـ (بی تا: ج ۱، ص ۱۰۹) می گوید: ایرانیان را مثلی است: رَأَتْ فَارَةً خَيْلًا تُنْعَلُ، فَرَفَعَتْ رِجْلَهَا. ترجمه: موشی اسبی را دید که نعل می کنند، او هم پایش را بلند کرد.

ابوهلال معتقد است ابیات زیر از بشار در معنای مضمون بالاست:

أَلَا أَيُّهَا الطَّالِبُ الْمُتَبَعِيُّ / نُجُومَ السَّمَاءِ بِسَعْيِ أَمِّمْ // سَمِعْتَ بِمَكْرُمَةِ ابْنِ الْعَلَاءِ / فَأَنْشَأْتَ تَطَلُّبَهَا كَسْتَ تَمَّ (بشار، ۱۴۱۳: ۵۸۹)؛ ترجمه: ای کسی که با تلاش اندک خواستار ستارگان آسمانی، تو بزرگی بزرگان را شنیده ای و خواستار آن شدی، در حالی که تو شایسته آن نیستی.

۲۶-۴- العقوق ثكل من لم يثكل

ابو هلال عسکری (بی تا: ۴۱/۲) می گوید: این ضرب المثل ایرانی است: سَوَاءُ الْمَوْتِ وَالْغَيْبَةِ؛ ترجمه: مردن و نبودن یکی است. در ادامه می گوید: من هم در این مضمون گفته ام:

إِذَا مَا اسْتَمَرَ عَلَى هَجْرِهِ / فَحَلَّ التَّفَكُّرَ فِي أَمْرِهِ // فَسَيَانِ مَنْ غَابَ عَنِ أَهْلِهِ / وَمَنْ سَكَنَ التُّرْبَ فِي قَبْرِهِ؛ ترجمه: اگر دوری او طولانی شد، به کار او فکر نکن؛ زیرا کسی که دور از خانواده است، با کسی که در قبر است، مثل هم هستند.

۲۷-۴- وحشت از مرگ

به مردی ایرانی گفته شد: حالت چطور است؟ در جواب گفت: مَا حَالٍ مَنْ يُرِيدُ سَفْرًا طَوِيلًا بِلَا زَادٍ وَيُنْزِلُ مَنْزِلًا مُوحِشًا بِلَا أَنِيسٍ وَيَقْدِمُ عَلَى جَبَّارٍ قَدْ قَدَّمَ الْعُدْرَ بِلَا حُجَّةٍ (ابن قتیبه، بی تا: ج ۳، ص ۵۷)؛ ترجمه: حال کسی که بی توشه به سفر می رود و تنها به منزلگاهی ترسناک وارد می شود و بر حضرت حق بدون عذر موجه وارد می شود، چگونه است؟

صاحب کتاب المصون... (عسکری، ۱۹۸۴: ۱۴۷) معتقد است که شاعری به نام ناچم این مضمون را به شکل زیر سروده است:

هَلْ مَوْتٌ مِنْ شَهَابٍ الدَّهْرِ يُنْجِنَا / أَى وَمَا نَتَّقِيهِ كَامِنٌ فِينَا // إِنَّ الْعَدَاءَ الَّذِي نَحْيَا بِهِ زَمَنَا / يَعُودُ آوِنَةٌ دَاءٌ قَفِينَا

؛ ترجمه: آیا پناهگاهی وجود دارد که ما را از شهاب روزگار در امان دارد، در حالی که آنچه که از آن می ترسیم، در وجود ماست، خوراکی که زمانی با آن زنده می مانیم، زمانی دیگر دردی می شود که ما را از بین می برد.

همچنین، معتقد است که ابن رومی (۲۲۱-۲۸۳هـ) هم در ابیات زیر متأثر از کلام مذکور است:

لَعَمْرُكَ مَا الدُّنْيَا بَدَارٌ إِقَامَةٌ / إِذَا زَالَ عَنِ الْعَيْنِ الْبَصِيرُ غَطَاؤُهَا // وَكَيْفَ بَقَاءُ النَّاسِ فِيهَا وَإِنَّمَا / يُنَالُ بِأَسْبَابِ الْفَنَاءِ بَقَاؤُهَا (ابن رومی، ۱۹۷۳: ج ۱، ص ۱۳۰)؛ ترجمه: به جان تو سوگند، اگر پرده از چشم تو کنار رود، دنیا جای ماندن نیست؛ چطور ممکن است آدمی باقی بماند، در حالی که زندگی آدمی با عوامل فنا از دست می رود.

۲۸-۴- میل به وطن^{۲۰}

از بزرگمهر نقل شده است: السَّعِيدُ يُتْبِعُ الرِّزْقَ وَالشَّقِيُّ يُتْبِعُ مَسْقَطَ الرَّأْسِ؛ ترجمه: خوشبخت به دنبال رزق و بدبخت به دنبال زادگاه است. راغب (۱۴۲۰: ج ۱، ص ۵۷۶) پس از نقل این سخن بیت زیر را مقتبس از کلام بزرگمهر می داند:

الْفَقْرُ فِي أَوْطَانِنَا غُرْبَةٌ / وَالْمَالُ فِي الْغُرْبَةِ أَوْطَانٌ (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ج ۱، ص ۵۷۶)؛ ترجمه: فقر در وطن، مانند غربت و ثروت در غربت، چون وطن است.

۲۹-۴- قدرتمندان و بندگی خداوند

از انوشروان نقل شده است: كُلُّ النَّاسِ أَحَقَّاءُ بِالسُّجُودِ، وَأَحَقُّهُمْ بِذَلِكَ مَنْ رَفَعَهُ اللَّهُ عَنِ السُّجُودِ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ؛ ترجمه: همه مردم باید برای خدا سجده کنند

و شایسته ترین آن‌ها برای سجدهٔ حق، کسانی هستند که خداوند آن‌ها را از سجده به بندگان بی‌نیاز کرده است. زمخشری (۱۴۱۲: ج ۵، ص ۱۷۷) بیت زیر را همسان با کلام انوشروان می‌داند:

قُورِنَ الشَّجَاعَةَ بِالْخُضُوعِ لِرَبِّهِ / مَا أَحْسَنَ الْمُحْرَابِ فِي الْمُحْرَابِ؛ ترجمه: شجاعت و فروتنی در مقابل خداوند قرینه یکدیگرند، چه نیکوست شجاعی که در محراب عبادت است.

۳۰-۴- مرگ نشانهٔ نقص آدمی

به بزرگمهر گفته شد: «هَلْ مِنْ أَحَدٍ لَيْسَ فِيهِ عَيْبٌ؟ قَالَ: لَا، إِنْ أَلَذَى لَا عَيْبَ فِيهِ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَمُوتَ»؛ ترجمه: آیا کسی وجود دارد که عیب نداشته باشد، گفت: نه، کسی که عیب نداشته باشد، شایسته است که نمیرد.

ابن قتیبه (بی تا: ج ۲، ص ۲۱) معتقد است این مفهوم را شاعری به نام موسی شهوات از بزرگمهر گرفته است:

لَيْسَ لَكَ فِيمَا عَلَّمْتَهُ عَيْبٌ / عَابَةُ النَّاسِ غَيْرَ أَنَّكَ فَا ن // أَنْتَ نِعْمَ الْمَتَاعُ كَوُ كُنْتَ تَبَقَى / غَيْرَ أَنْ لَا بَقَاءَ لِلنَّاسِ؛ ترجمه: در وجود تو عیبی که مردم بینند، وجود ندارد جز اینکه تو فانی هستی، تو بهترینی، اگر باقی بمانی؛ ولی انسان باقی نمی‌ماند.

۳۱-۴- رابطهٔ بخل و سخاوت با بخت و اقبال

بزرگمهر گفته است: إِذَا أَقْبَلْتَ عَلَيْكَ الدُّنْيَا فَانْفِقْ مِنْهَا فَإِنَّهَا لَا تَقْنَى، وَإِذَا أَدْبَرْتَ عَنْكَ فَانْفِقْ مِنْهَا فَإِنَّهَا لَا تَبْقَى؛ ترجمه: اگر دنیا به تو رو آورد، خرج کن که تمام نمی‌شود و اگر از تو رو برگرداند، باز هم خرج کن که باقی نمی‌ماند (ابن حمدون، ۱۹۸۳: ج ۲، ص ۲۶۴) و (ابن قتیبه، بی تا: ج ۳، ص ۲۰۱).

ابن عبد ربه ۲۴۶-۳۲۸هـ (۱۹۹۹: ج ۱، ص ۱۲۴) معتقد است دو بیت زیر مقتبس از این کلام بزرگمهر است:

لَا تَبْخَلَنَّ بَدْنِيَا وَهِيَ مُقْبَلَةٌ / فَلَنْ يُنْفِقَ التَّبَذِيرُ وَالسَّرْفُ // وَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَأَحْرَى أَنْ تَجُودَ بِهَا / فَالْجُودُ فِيهَا إِذَا مَا أَدْبَرْتَ خَلْفَ؛ ترجمه: اگر دنیا رو آورد، بخل نوز؛ زیرا اسراف و زیاده روی آن را کم نمی‌کند و اگر رو برگرداند، بهتر است در آن سخاوتمند باشی و اگر دنیا پشت کرد، بهتر است شاکر باشی.

همچنین، شاعری دیگر سروده است:

أَنْفَقْ وَلَا تَخْشَ إِقْلَالَ فَقَدْ قُسِمَتْ / بَيْنَ الْعِبَادِ مَعَ الْأَجَالِ أَرْزَاقُ // لَا يَنْفَعُ الْبُخْلُ مَعَ دُنْيَا مُؤَلِّيَةٍ / وَلَا يَضُرُّ مَعَ الْإِقْبَالِ إِنْفَاقُ (وطواط، بی تا: ۲۸۳)؛ ترجمه: ببخش و از

فقر نترس، زیرا روزی و اجل برای بندگان مقرر شده است. بخل در حالی که دنیا به آدمی پشت کرده، بی فایده است و بخشش نیز در زمانی که دنیا به آدمی رو کرده است، ضرر نمی رساند.

۳۲-۴- قدرت روحی نه جسمی

در حکمت های منسوب به اردشیر آمده است: *وَاعْلَمُوا أَنَّ الْكِرَامَ أَصْبَرُ نُفُوسًا، وَاللَّئَامَ أَصْبَرُ أَجْسَامًا؛* ترجمه: بدانید که جوانمردان از جهت روح و فرومایگان از جهت بدنی صبورترند (قرطبی، بی تا: ج ۱ و ۲، ص ۶۲۹) و *نهایة الارب و زمخشری، ۱۴۱۲: ج ۳، ص ۲۲۱* و *(ابن حمدون، ۱۹۸۳: ج ۱، ص ۴۳۹)*.
راغب اصفهانی (۱۴۲۰: ج ۲، ص ۱۵۴) بیت زیر از ابو تمام را مأخوذ از کلام بالا می داند:

وَالصَّبْرُ بِالْأَرْوَاحِ يُعْرَفُ فَضْلُهُ / صَبْرُ الْمُلُوكِ وَكَيْسٍ بِالْأَجْسَامِ؛ ترجمه: صبر شاهانه صبر روحی است که ارزش آن شناخته شده، صبر واقعی جسمانی نیست.

۳۳-۴- زهد، سبب آسایش

ماوردی از انوشیروان نقل کرده است: *إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ لَا تَعْتَمَ فَلَا تَقْتَنَ مَا بِهِ تَهْتَمُ،* (ماوردی، ۱۴۰۷: ۲۵۲)؛ ترجمه: اگر می خواهی غمگین نشوی، آنچه را که دوست می داری، نگه مدار. ماوردی در ادامه می گوید: یکی از شاعران این معنا را در قالب ابیات زیر به رشته نظم کشیده است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الدَّهْرَ مِنْ سُوءِ فَعْلِهِ / يَكْدِرُ مَا أُعْطِيَ وَيَسْلِبُ مَا أَسْدَى // فَمَنْ سَرَّهُ
أَنْ لَا يَرَى مَا يَسُوهُ / فَلَا يَتَّخِذُ شَيْئًا يَخَافُ لَهُ فِقْدَانًا؛ ترجمه: آیا ندیده ای که روزگار به واسطه بد رفتاریش / آنچه را که داده، تیره می کند و سودی را که داده، پس می گیرد // هرکس دوست دارد که ناخوشایند نبیند / چیزی را انتخاب نکند که از فقدان آن می ترسد. نک: (دهخدا، ۱۳۷۴: ج ۳، ص ۱۶۵۲).

۵- نتیجه

حاصل این پژوهش، معرفی ۶۵ بیت عربی است که ترجمه امثال فارسی هستند، ۱۰ نمونه از اشعار شاعران عرب که صریحاً در اشعار خود به امثال ایرانیان اشاره کرده اند و نیز ۵۲ بیت عربی در قالب ۳۳ مضمون که به تصریح ادیبان عرب

برگرفته از امثال ایرانیان هستند، این حجم عظیم و گسترده از تأثیر فرهنگ ایران قبل از اسلام در ادب عربی با وجود تنگنای مقاله و محدودیت این تحقیق در چارچوب اقرار و اعتراف ادیبان و صاحب نظران، به منزله مشت نمونه خروار است و نشان می دهد که تأثیر فرهنگ و اندیشه ایرانی در ادب عرب بسی گسترده تر از آن است که تا به حال گفته شده و سخت نیازمند تلاش جدی است.

یادداشت ها

۱- حسینعلی محفوظ، اولین دانشجوی دکترای خارجی دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۵ از رساله دکتری خود با عنوان سعدی و متنبی در رشته زبان و ادبیات فارسی به راهنمایی بدیع الزمان فروزانفر دفاع کرد. نک: (مجله دانشکده ادبیات شماره ۳- سال سوم - ۱۳۳۵ - ص ۹۴ و ۹۵) این رساله با نام سعدی و متنبی به چاپ رسید و به سبب تعصب و امتیاز دادن بیش از حد لازم به متنبی در مقابل سعدی و ادعای وامداری غیر منصفانه سعدی از متنبی مورد انتقاد قرار گرفت. برای اطلاع بیشتر نک: مهدوی (۱۳۷۰: ۲۸)، (مؤید شیرازی (۱۳۶۲: ۱۶ - ۲۲)، محقق، (۱۳۶۶: ۱۷۳-۱۸۴) و محمود انوار (۱۳۸۰: ۴۵ - ۷۵).

۲- برای اطلاع از این مضمون در ادب فارسی نک: (دهخدا، ۸۳۶).

۳- محفوظ (۱۳۳۶: ۱۷۳) با استناد به گفته شاعری عرب به نام ابو علی بن مقله «صدیقک من راعاک عند الشدة / و کلا تراه فی الرخاء مراعیاً» چند بیت از سعدی را مأخوذ از شاعر مذکور دانسته است، آنچه جای تعجب دارد، غفلت این دانشجوی عرب از یکی از مهمترین منابع شعر عرب «یتیمه الدهر» است.

۴- دهخدا این عبارت را در ذیل دزد بازار آشفته می خواهد (۸۰۳) آورده و اشاره ای به مضمون ایرانی این حکمت نکرده است.

۵- برای اطلاع بیشتر نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۸، الف: ۹۸ و ۱۳۸۸، ب: ۱۵). محفوظ (۱۳۳۶: ۱۰۷) برای اقتباس سعدی از ادب عربی، آفتاب را رها کرده با استناد به ستاره ای دور و خاموش اینگونه شاهد آورده است:

کیوتری که دگر آشیان نخواهد دید / قضا همی بردش تا به سوی دانه دام
اذا ما حمام المرأ کان ببلدة / دعته الیها حاجة فیطیر .

۶- برای اطلاع از این مضمون در ادب فارسی نک: (دهخدا، ۳۴۳).

۷- برای اطلاع از این مضمون در ادب فارسی نک: (دهخدا، ۲۹۴)، ذیل «اندر جهان به از خرد آموزگار نیست...».

- ۸- برای اطلاع از این مضمون در ادب فارسی نک: (دهخدا، ۸۳۵)، ذیل «دوری و دوستی».
- ۹- نک: به شرح محقق (۱۳۶۹: ۲۵۲) بر این بیت ناصر خسرو:
فسونگر به گفتار نیکو همی / برون آرد از دردمندان سقم
- ۱۰- برای اطلاع از این مضمون در ادب فارسی نک: (دهخدا، ۲۱۹)، ذیل «اگر طوطی زبان
...»
- ۱۱- محفوظ (۱۳۳۶: ۱۸۸) بی توجه به سخن حکمت آمیز بزرگمهر، در خیال خود، این بیت
سعدی را «چون نداری کمال فضل آن به / که زبان دردهان نگه داری» اقتباس از مضمون
ابوالفتح بستنی «فان لم تجد قولا سديدا تقوله / فصمتك عن غير السداد سداد» دانسته، حال آنکه
ابوالفتح بستنی از شاعران ذولسانین، اهل بست در جنوب افغانستان است که دیوانی هم به زبان
فارسی داشته و واژه های فارسی در شعر او بسیار است و یکی از ناقلان فرهنگ ایرانی به عربی
است. نک: (آذرنوش، ۱۳۸۳: ۹۵-۹۹).
- ۱۲- برای اطلاع از ارزش خوشنامی در ادب فارسی نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۴، الف: ۹۲ و نیز
سبزیان پور، ۱۳۸۶، الف: ۹۰).
- ۱۳- برای اطلاع از این مضمون در شاهنامه، اشعار متنبی و ایران باستان نک: (سبزیان پور،
۱۳۸۴: الف: ۹۱).
- ۱۴- محفوظ (۱۳۳۶: ۱۱۹) دو بیت از سعدی را با همین مضمون مقتبس از دو حدیث دانسته
است:
من نظر فی عیب نفسہ اشتغل عن عیب غیره.
لا تتبعن عیوب الناس، فان لك من عیوبك - ان عقلت - ما یشغلک من ان تعیب احدا.
مکن عیب خلق ای خردمند فاش / به عیب خود از خلق مشغول باش
کسی پیش من در جهان عاقلست / که مشغول خود و زجهان غافلست
هرچند احتمال تأثیر پذیری سعدی از احادیث اسلامی بسیار است، ولی نباید از نظر دور داشت
که مضمون بالا نه تنها در ایران باستان، که احتمالا در فرهنگ ملت های دیگر هم وجود داشته
است، برای اطلاع از این مضمون در مثنوی معنوی، سخنان عیسی (ع)، شیخ ابو سعید ابی الخیر،
سعدی و حافظ نک: (حلبی، ۱۳۷۹: ۲۷۵ و ۳۰۴).
- ۱۵- برای اطلاع از تأثیر این مضمون در ادب عربی و اشعار شاعران ایرانی چون فردوسی،
جامی، وحشی بافقی، کمال اسماعیل، نظامی، حزین لاهیجی، و... نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۷، ب:
۸۰۸-۸۱۴)، برای اطلاع از تأثیر آن در شعر ایرج میرزا نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۷: الف: ۱۶۵)
و برای اطلاع از همین مضمون در زبان عربی نک: (حلبی، ۱۳۷۹: ۲۰۱).
- ۱۶- برای اطلاع از این مضمون در کلیله و تأثیر آن در ادب عربی نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۶،
ب: ۱۰۰).

- ۱۷- برای اطلاع از این مضمون در مثنوی آمده است:
عقل دو عقل است اول مکسبی / که در آموزی چو در مکتب صبی /
عقل دیگر بخشش یزدان بود / چشمه آن در میان جان بود (فروزانفر، ۱۳۸۵: ۳۸۲).
- ۱۸- برای اطلاع از این مضمون در شاهنامه، دیوان متنبی، دیدگاه انوشیروان و اندرز های پهلوی نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۴: الف: ۹۵)
- ۱۹- محفوظ (۱۳۳۶: ۱۰۵) در ذیل عبارت «لا راحة مع الحسد»، عبارت و ابیات زیر را برای اثبات تأثیر پذیری سعدی از ادب عربی آورده است: حسود را چه کنم کوخود به رنج درست.
الا تا خواهی بلا بر حسود / که آن بخت برگشته خود در بلاست
شها به خون عدو ریختن شتاب مکن / که خود هلاک شوند از حسد به خون
این در حالی است که ابو هلال عسکری این مضمون را ایرانی دانسته و به تأثیر آن در ادب عربی اشاره کرده است.
- ۲۰- محفوظ (۱۳۳۶: ۱۲۴) در ذیل حدیث «حب الوطن من الایمان» چند بیت از سعدی را به نشانه اقتباس از حدیث آورده است:
سعدیا حب وطن گر چه حدیثی است صحیح / نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم
گفتنی است که توصیه سعدی در این بیت مهاجرت و نادیده گرفتن مفاد حدیث (حب الوطن) است و این همان چیزی است که بزرگمهر بدان سفارش کرده است.

کتابنامه

الف: کتاب ها

۱. آذرنوش، آذرتاش، (۱۳۸۵)، **چالش میان فارسی و عربی**، نشر نی: چاپ اول.
۲. الارجانی، ناصح الدین ابی بکر احمد بن محمد بن الحسن، (بی تا)، **السدیوان**، تحقیق محمد قاسم مصطفی، بغداد: مؤسسه دار الکتب للطباعة و النشر.
۳. آربری، ا.ج. (۱۹۵۹)، **تراث فارس**، ترجمه یحیی الخشاب، القاهرة، دار احیاء الکتب العربیة.
۴. الابشیهی، شهاب الدین محمد بن احمد، (۱۴۲۱)، **المستطرف فی کل فن مستظرف**، مراجعة و تعلیق محمد سعید، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۵. ابن ابی الحدید، (۱۲۷۱)، **شرح نهج البلاغة**، تهران.

٦. ابن الكتاني، الشيخ أبو عبدالله محمد، (بى تا)، **التشبيهات من اهل الاندلس**، تحقيق احسان عباس، بيروت: دار الثقافة.
٧. ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن على، (١٩٨٣)، **التذكرة الحمدونية**، تحقيق احسان عباس، بيروت- لبنان: معهد الانماء العربى، الطبعة الأولى.
٨. ابن دحية، ذو النسيين ابو الخطاب عمر بن حسن، (بى تا)، **المطرب من اشعار اهل المغرب**، بتحقيق الاستاد ابراهيم الاييارى و الدكتور حامد عبد المجيد و الدكتور احمد احمد بدوى، راجعه الدكتور طه حسين، دار العلم للجميع.
٩. ابن دريد، (١٤١٥)، **ديوان**، قدم له و وضع هوامشه و فهارسه راجى الاسمر، بيروت - لبنان: دار الكتاب العربى.
١٠. ابن رومى، ابو الحسن على بن عباس بن جريج، (١٩٧٣)، **ديوان**، تحقيق الدكتور حسين نصار، مطبعة دار الكتب.
١١. ابن طقطقى، محمد بن على بن طباطبا، (١٨٩٤)، **الفخرى فى آداب السلطانية و الدول الاسلامية**، و قد ثنى بتصحيحه بعد العالم العلامة الغريزولدى أهاوردت هرتويغ درنبرغ، شالون على نهر سون، مطبع مرسو.
١٢. ابن عبد ربه، شهاب الدين، (١٩٩٩)، **العقد الفريد**، تقديم الاستاذ خليل شرف الدين، بيروت: دار و مكتبة الهلال.
١٣. ابن قتيبة الدينورى، ابو محمد عبدالله بن مسلم، (بى تا)، **عيون الاخبار**، بيروت - لبنان: دار الكتب العلمية.
١٤. ابن المبارك، عبد الله، (١٤٠٩)، **الديوان**، دار الوفاء للطباعة و النشر و التوزيع.
١٥. ابن مسكويه، ابو على احمد بن محمد، (١٩٥٢)، **الحكمة الخالدة**، تحقيق عبد الرحمان بدوى، القاهرة: مكتبة النهضة المصرية.
١٦. ابن معنز، (بى تا)، **الديوان**، عبدالله بن محمد، الخليفة العباسى، الديوان، دراسة و التحقيق الدكتور محمد بديع شريف، دار العارف.
١٧. أبو تمام، حبيب بن أوس الطائى، (١٩٦٨)، **الديوان**، شرح و تعليق شاهين عطية، بيروت: مكتبة الطلاب و شركة الكتاب اللبنانية.
١٨. ابوالعاهية، (١٤١٧)، **الديوان**، قدم له و شرحه مجيد طراد، بيروت: دار الكتاب العربى، الطبعة الثانية.

۱۹. ابونواس، (۱۹۶۲)، **الديوان**، بيروت: دار صادر للطباعة و النشر و دار بيروت للطباعة و النشر.
۲۰. احسان عباس، (۱۹۹۳)، **ملاحح يونانيه في الادب العربي**، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
۲۱. انوار، امير محمود، (۱۳۸۰)، **سعدى و منتبى**، چاپ انوار دانش.
۲۲. بدوى، عبد الرحمان، (۱۹۵۲)، **مقدمه الحكمة الخالدة**، ابن مسكويه، ابوعلی احمد بن محمد، القاهرة، مكتبة النهضة المصرية.
۲۳. البستى، أبوالفتح، (۱۹۸۰)، **الديوان**، الدكتور محمد مرسى الخولى، حياته و شعره، دار الأندلس للطباعة و النشر و التوزيع، الطبعة الأولى.
۲۴. بشار بن برد، (۱۴۱۳)، **الديوان**، شرحه و رتب قوافيه و قدم له، مهري محمد ناصر الدين، بيروت - لبنان: دار الكتب العلمية.
۲۵. البيهقي، ابراهيم بن محمد، (۱۴۲۰)، **المحاسن و المساوي**، وضع حواشيه عدنان على، بيروت - لبنان: دار الكتب العلمية.
۲۶. البيهقي، ابراهيم بن محمد، (۱۳۹۰)، **المحاسن و المساوي**، بيروت: دار الصادر.
۲۷. تفضلي، احمد، (۱۳۸۳)، **تاريخ ادبيات ايران پيش از اسلام**، چاپ مهارت.
۲۸. الثعالبي، ابو منصور، (۲۰۰۳)، **التمثيل و المحاضرة**، تحقيق و شرح و فهرسة الدكتور قصي الحسين، بيروت - لبنان: دار و مكتبة الهلال.
۲۹. -----، (۱۴۰۳)، **يتيمة الدهر في محاسن أهل العصر**، شرح و تحقيق الدكتور مفيد محمد قميحة، بيروت - لبنان: دار الكتاب العلمية.
۳۰. حبيب اللهی، ابو القاسم، (۱۳۳۶)، **ارمغان نوید**، مجموعه مقالات و اشعار استاد، به كوشش محمد حبيب اللهی اصفهان، انتشارات ميثم تمار.
۳۱. حلبی، على اصغر، (۱۳۷۹)، **تأثير قرآن حديث در ادبيات فارسی**، انتشارات اساطير.
۳۲. دود پوتا، عمر محمد، (۱۳۸۲) **تأثير شعر عربی بر تكامل شعر فارسی**، ترجمه سيروس شميسا، صداى معاصر.
۳۳. دهخدا، على اكبر، (۱۳۷۴)، **امثال و حكم**، انتشارات امير كبير.
۳۴. رازى، محمد بن ابى بكر عبدالقادر، (۱۳۶۸)، **امثال و حكم**، ترجمه و تصحيح و توضيح فيروز حريرجى، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

٣٥. الراغب الاصفهاني، ابى القاسم الحسين بن محمد بن المفضل، (١٤٢٠)،
محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء، حققه وضبط نصوصه و علق حواشيه
الدكتور عمر الطباع، شركة دار الارقم بن ابى الارقم للطباعة و النشر.
٣٦. الزمخشري، ابو القاسم محمود بن عمر، (١٤١٢هـ)، ربيع الابرار و نصوص
الاخبار، تحقيق عبد الامير مهنا، بيروت - لبنان: مؤسسة الاعلمي للمطبوعات.
٣٧. سارتن، جرج، (١٣٣٣)، سرگذشت علم، ترجمه احمد بيرشك، انتشارات
كتاب فروشى ابن سينا، چاپ اول.
٣٨. صفا، ذبيح الله، (١٣٧١)، تاريخ ادبيات در ايران، انتشارات فردوس، چاپ
دوازدهم.
٣٩. الطرطوشي، محمد بن الوليد، (١٩٩٠)، سراج الملوك، تحقيق جعفر
البياتي، رياض: الريس للكتب و النشر، الطبعة الأولى.
٤٠. العسكري، ابوهلال، (١٣٥٢)، ديوان المعاني، القاهرة، مكتبة القدسي.
٤١. -----، (بى تا)، جمهرة الأمثال، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم
و عبدالمجيد قطامش، بيروت: دار الجيل.
٤٢. العسكري، أبو أحمد الحسن بن عبدالله، (١٩٨٤)، المصون فى الأدب،
تحقيق عبد السلام محمد هارون، مطبعة حكومة الكويت، طبعة ثانية مصورة.
٤٣. عهد اردشير، اردشير بن بابك، (١٩٦٧)، تحقيق احسان عباس، بيروت: دار
صادر.
٤٤. فروزانفر، بديع الزمان، (١٣٨٥)، احاديث و قصص مثنوى، ترجمه و تنظيم
حسين داودى، مؤسسه انتشارات اميركبير.
٤٥. القرطبي، الامام ابى عمر يوسف، (بى تا)، بهجة المجالس و انس
المجالس، بيروت - لبنان: دار الكتب العلمية.
٤٦. القيروانى، أبى اسحاق بن على الحصرى، (١٣٧٢)، زهر الآداب و ثمر
الآداب، مفضل و مضبوط و مشروح بقلم الدكتور زكى مبارك، المصن: مطبعة
السعادة، الطبعة الثانية.
٤٧. گرشويچ و بويس، ايلر و مرى، (١٣٧٧)، ادبيات دوران ايران باستان،
برگردان به فارسى يدالله منصورى، تهران: سازمان انتشارات فروهر، چاپ اول.
٤٨. الماوردى، أبو الحسن بن محمد بن حبيب البصرى، (١٤٠٧ هـ)، أدب الدنيا
و الدين، بيروت - لبنان: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى.

۴۹. مؤید شیرازی، جعفر (۱۳۶۲)، *شناختی تازه از سعدی*، شیراز، انتشارات لوکس، چاپ اول.
۵۰. المتنبی، ابو الطیب، (۱۴۰۷)، *الديوان*، شرح العلامة اللغوی عبد الرحمن البرقوقي، شركة دار الارقم بن ابی الارقم للطباعة و النشر.
۵۱. المجبی، محمد امین بن فضل الله بن محب الدین بن محمد، (۱۹۶۸)، *نفحة الريحانة و رشحة طلاء الحانة*، تحقیق عبد الفتاح محمد الحلو، دار احیاء الکتب العربية.
۵۲. محفوظ، حسین علی، (۱۳۳۶)، *متنبی و سعدی*، انتشارات روزنه، چاپ اول.
۵۳. محقق، مهدی، (۱۳۶۹)، *شرح سی قصیده از حکیم ناصر خسرو قبادیانی*، انتشارات توس.
۵۴. مرزبان راد، علی، (۲۵۳۶)، *خسرو انوشروان در ادب فارسی*، انتشارات دانشگاه ملی ایران.
۵۵. المواردی، ابو الحسن، (۱۹۸۸)، *نصيحة الملوك*، تحقیق و دراسة و تعليق فؤاد عبد المنعم احمد، الاسكندرية، مؤسسة شباب الجامعة.
۵۶. المیمنی، عبدالعزیز، (بی تا)، *الطرائف الأدبية*، بیروت، لبنان: دار الکتب العلمية.
۵۷. ناتل خانلری، پرویز، (۱۳۷۱)، *تاریخ زبان فارسی*، انتشارات فردوس، چاپ ششم.
۵۸. نویری، شهاب الدین أحمد بن عبدالوهاب، (۱۹۳۰) *نهاية الارب في فنون الأدب*، دارالکتب المصرية.
۵۹. الوطواط، الامام العلامة أبی اسحاق برهان الدین الکتبی المعروف بالوطواط، (بی تا)، *غرر الخصائص الواضحة و النقائص الفاضحة*، بیروت: دار الصعب.
۶۰. یاقوت الحموی، أبو عبدالله شهاب الدین، (۱۴۰۰)، *معجم الأدباء*، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزيع.
- ب: مجلات و مقالات**
۱. آذرنوش، آذرتاش، (۱۳۸۳)، «ابو الفتح البستی»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۶، ص ۹۵ - ۹۹.
۲. امیر خیزی، اسماعیل، (۱۳۴۴)، «توقیعات کسری انوشروان»، *نشریه دانشکده ادبیات تبریز*، سال هفتم، شماره چهارم، ص ۳۷۸ - ۳۹۰.

۳. سبزیان پور، وحید، الف، (۱۳۸۴)، «جستاری در کشف ریشه‌های ایرانی مفاهیم مشترک حکمی متنبی و فردوسی»، مجله فرهنگ، ویژه ادبیات، سال هیجدهم، شماره سوم، پیاپی ۵۵، ص ۹۵ تا ۱۲۳.
۴. -----، ب، (۱۳۸۴)، «مقایسه حکمت در شاهنامه و متون عربی قرن سوم تا پنجم»، مجله علمی و پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی شماره ۱، بهار ۱۳۸۴، ص ۱۲۷ تا ۱۴۸.
۵. -----، ج، (۱۳۸۴)، «بازشناسی منابع حکمت های عربی کتاب امثال و حکم دهخدا»، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۳، ص ۵۵-۶۸.
۶. -----، الف، (۱۳۸۶)، «تأثیر ادب عربی در اشعار ملک الشعراء بهار»، فصلنامه علمی و پژوهشی «نامه فرهنگستان»، دوره نهم، شماره اول، شماره ۳۳، ص ۷۴ تا ۹۶.
۷. -----، ب، (۱۳۸۶)، «تأثیر ترجمه عربی کلیده و دمنه بر ادب عربی» معارف، دوره بیست و دوم، شماره پیاپی ۶۴ و ۶۵، ص ۸۵ تا ۱۱۴.
۸. -----، الف، (۱۳۸۷)، «مضامین شعر و ادب عربی در دیوان ایرج میرزا»، فصلنامه علمی و پژوهشی کاوش نامه، سال نهم، شماره ۱۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، ۱۵۴-۲۰۸.
۹. -----، ب، (۱۳۸۷)، «تأملی در اندیشه های باستانی ایران و تأثیر آن در شاهنامه، ادب فارسی و ادب عربی»، مجموعه مقالات همایش منطقه ای پیوند پارسیان و اعراب، دانشگاه آزاد اسلامی بابل، ص ۸۰۷-۸۱۹.
۱۰. -----، الف، (۱۳۸۸)، «تأثیر پند های انوشیروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال ۱۷، شماره ۶۴، صص ۹۱-۱۲۴.
۱۱. -----، ب، (۱۳۸۸)، «درباره بیتی از گلستان»، گزارش میراث، دوره دوم، سال سوم، شماره ۳۴، صص ۱۴-۱۷.
۱۲. فاتحی نژاد، عنایت الله، (۱۳۸۳)، «بشار»، دائره المعارف بزرگ اسلامی ج ۱۲، ص ۱۶۲ تا ۱۶۷.
۱۳. محقق، مهدی، (۱۳۶۶)، «میزان تأثیر سعدی از متنبی»، ذکر جمیل سعدی، مجموعه مقالات و اشعار به مناسبت بزرگداشت هشتصدمین سالگرد تولد سعدی، وزارت ارشاد اسلامی، ج ۳، ۱۷۷ تا ۱۸۴.
۱۴. مهدوی دامغانی، احمد، (۱۳۷۰)، «همه گویند ولی گفته سعدی دگر است»، مجله ایران شناسی، سال سوم، شماره اول، ص ۲۶-۴۰.